



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (۱۰) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱) إِنَّ اللَّهَ يَدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲) وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْنَاكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳)﴾

اداره جهان با «حق مطلق» دلیل بر حقانیت پیامبر(ص)

سوره مبارکه ای که به نام پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است، در آغاز سوره به حقانیت آن حضرت اشاره کرده و فرمودند چیزی که باطل است در جهان راه ندارد و چیزی که مَشوب به باطل است هم ماندنی نیست و چیزی که حق است - نه باطل و نه مَشوب به باطل - ولی حق محدود است، این حق محدود توان آن را ندارد که کل جهان را اداره کند، بلکه یک اصل چهارمی لازم است و آن حقی است که باطل در آن نباشد و نه تنها باطل نیست، مَشوب به باطل هم نیست، حق محدود هم نیست، بلکه «حق مطلق» است، این «حق» با دو اصل «کلی» و «دائم» جهان را اداره می‌کند؛ کلی است یعنی همگانی است «جميع بشر»؛ «دائم» است؛ یعنی همیشگی است، در جميع عصرها.

چنین پیامبری پیام جهانی می‌آورد و پیام جهانی هم صلح جهانی است! صلح جهانی این نیست که جامعه وسایل کشتار جمعی نداشته باشد، الآن بشر حداکثر تمدن را در این می‌دانند که وسایل کشتار جمعی در کار نباشد؛ ولی تعبیر قرآن کریم این است که «وسیله کشتن» نباشد، نه «کشتار» - چه جمعی و چه فردی - نباشد؛ جنگی نباشد، تا اینکه جنگ تمام بشود ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾^۱! جنگی در کار نباشد، نه اینکه جنگ باشد و وسایل کشتار جمعی مثل بمب اتم نباشد؛ یعنی کارخانه‌های اسلحه‌سازی و آدم‌کشی مرتب در کار باشند، این چنین نباشد. اینکه فرمود جنگ نباشد و جنگ اسلحه را به زمین بگذارد، حقیقت است! نظیر ﴿وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ﴾^۲ نیست تا مجاز باشد؛ یعنی «و اسأل اهل القرية». جنگ و اسلحه را بگذارد کنار؛ یعنی جنگی در کار نباشد، نه اینکه ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ یعنی «حتی تضع المحاربون أوزارهم»؛ مردم اسلحه‌ها را به زمین بگذارند، نه! جنگی در کار نباشد. کسی چنین پیامی دارد که «حق جهانی» باشد؛ حالا چه جنگ‌های مقطعی، چه جنگ‌های موسمی، چه جنگ‌های تاریخی، چه جنگ‌های فصلی، چه جنگ‌های «بالاصالة» و چه جنگ‌های نیابتی که امروزه رواج پیدا کرده است، فرمود اصلاً جنگ نباشد: ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾؛ تا جنگ، اسلحه را به زمین بگذارد، یک حقیقت است! یعنی جنگی در کار نباشد «حتی یتنفی الحرب». این پیام کسی است که نه تنها باطل نیست، مشوب به باطل هم نیست، بلکه «حق» هست؛ اما «حق محدود» هم نظیر موسی و عیسی (سلام الله علیهما) نیست، بلکه «حق مطلق» است ﴿وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾^۳.

چگونگی جمع «حق مطلق» بودن پیامبر با توجه به «ممکن» بودن او

۱. سوره محمد، آیه ۴.

۲. سوره یوسف، آیه ۸۲.

۳. سوره محمد، آیه ۲.

مستحضرید که حق مطلق بودن، برای موجود محدود، ممکن نیست؛ اما همین موجود محدود اگر ارتباط داشته باشد به یک فیض بیکران، می‌شود نامحدود. اینکه در بحث‌های قبلی فراوانی از کافی^۴ و غیر کافی خوانده شد که علوم اهل بیت (علیهم السلام) نامتناهی است، آن‌جا توضیح داده شد که خود اینها موجود مخلوق هستند، یک؛ هر مخلوقی هم متناهی است، دو؛ یک موجود متناهی نمی‌تواند علم نامتناهی داشته باشد، سه؛ چگونه این همه روایات دارد که علوم این خانواده به حدی نمی‌رسد؟ جواب که مطلب چهارم است این که یک وقت است ما می‌گوییم این نهر نامتناهی است، بله این درست نیست، برای اینکه نهر یک موجود محدودی است، رودخانه که آب نامتناهی ندارد! وقتی گفتیم این رودخانه وصل است به یک اقیانوس نامتناهی، معنایش این است که هر اندازه این نهر بخواهد به عنوان مَصَب^۵ از اقیانوس بگیرد می‌تواند. اگر کسی «ولی مطلق حق» شد، ﴿وَلَا فَتَدَلَّى﴾^۶ شد و به علم نامتناهی ذات اقدس الهی مرتبط شد، دیگر در هیچ سؤالی نمی‌ماند؛ لذا می‌فرماید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي»^۷ وگرنه چگونه می‌شود که بشر ادعا بکند هرچه می‌خواهید من بلد هستم؟! این را چه کسی می‌تواند ادعا بکند؟ کدام دانشمند در طول تاریخ چنین حرفی زده است؟ این فقط یک «ولی الله» مطلق است که در اثر ارتباط به آن علم نامتناهی می‌گوید هر چه بخواهید من بلد هستم! «فَلَا نَا بِطَرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرُقِ الْأَرْضِ». این گونه از ذوات پیام جهانی می‌آورند، می‌گویند تمام کارخانه‌های اسلحه‌سازی و آدم‌کشی باید تعطیل بشود! نه اینکه سلاح کشتار جمعی از بین برود، بلکه سلاح کشتار فردی هم باید از بین برود، تا جنگ، اسلحه را به زمین بگذارد؛ این یک حقیقت است، نه اینکه از سنخ ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ﴾ باشد تا بگوییم مردم اسلحه را به زمین بگذارند، ولی اصل جنگ باشد، این طور نیست! بلکه تا جنگی در کار نباشد!

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۱۸ - ۲۷۴؛ «جلسه هفتم سوره مبارکه احقاف».

۵. لغت‌نامه دهخدا، مصب: [مَصَب] موضع ریختن آب، جای ریختن آب و غیره، آن‌جا که رود و آبشار و جز آن فرویزد.

۶. سوره نجم، آیه ۸.

۷. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۸۹.

کسی می‌تواند چنین حرفی را بزند که «صلح مطلق» باشد؛ وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم این‌طور بود! شما آن روایت مرحوم کلینی را ملاحظه کنید، مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل می‌کند که در یکی از صحنه‌های جنگ سپاهیان اسلام از مدینه بیرون آمدند - وقتی که از مدینه بیرون آمدند گاهی ممکن است چند روز جنگ طول بکشد - بارانی آمد و آب فراوانی بین وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سپاهیان او مقداری فاصله شد یا علل و عوامل دیگری این فاصله را برقرار کرد، حضرت هم در مجبوحه جنگ خسته شدند و در گوشه‌ای آرمیدند و استراحت کردند. یکی از مشرکان از دور فهمید و دید که وجود مبارک حضرت از جمعیت فاصله دارد و در حال استراحت است، مخفیانه خودش را به بالای سر حضرت رساند، اسلحه کشید و گفت: «مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي»^۸ حالا که سپاهیان تو آن طرف هستند، تو هم که زیر دست و پای ما هستی، چه کسی تو را نجات می‌دهد؟ حضرت در کمال اطمینان - طبق نقل مرحوم کلینی - فرمود: «الله»؛ بین من و این شمشیر قدرت غیبی خدا فاصله است، او مرا نجات می‌دهد. این مشرک عنود هم باور نکرد و فشار آورد که شمشیر را پایین بیاورد، سر خورد و شمشیر افتاد، به صورتی که خودش یک طرف و شمشیر یک طرف، وجود مبارک حضرت برخاست و شمشیر را کشید و فرمود: «مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي»؛ حالا چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ عرض کرد «جُودُكَ وَ كَرَمُكَ» من به کرم تو وابسته‌ام! حضرت فرمود برو بخشیدم! این می‌تواند صلح جهانی بیاورد و این می‌تواند جامعه را اصلاح کند! این روایت نورانی را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرد، لذا پیام وجود مبارک حضرت این است که جنگ در کار نباشد. نمونه دیگر اینکه آن اوایل رسالت، تقریباً سیزده سال که حضرت در

۸. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۱۲۷: «أَبَانُ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ تَحْتَ شَجَرَةٍ عَلَى شَفِيرِ وَادٍ فَأَقْبَلَ سَيْلٌ فَحَالَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَرَأَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُسْلِمُونَ قِيَامًا عَلَى شَفِيرِ الْوَادِ يَنْتَظِرُونَ مَتَى يَنْقَطِعُ السَّيْلُ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ لِقَوْمِهِ أَنَا أَقْتُلُ مُحَمَّدًا فَجَاءَ وَ شَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِالسَّيْفِ ثُمَّ قَالَ مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ رَبِّي وَ رَبُّكَ فَتَسَفَّهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرَسِهِ فَسَقَطَ عَلَى ظَهْرِهِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَخَذَ السَّيْفَ وَ جَلَسَ عَلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي يَا غَوْزْتُ فَقَالَ جُودُكَ وَ كَرَمُكَ يَا مُحَمَّدُ فَتَرَكَهُ فَقَامَ وَ هُوَ يَقُولُ وَ اللَّهُ لَأَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي وَ أَكْرَمُ».

مکّه تشریف داشتند «زد و خورد» نبود، فقط «خورد» بود! یک وقت است جنگ است که گاهی می‌زنند، گاهی می‌خورند، گاهی می‌کشند، گاهی کشته می‌گیرند؛ اما یک وقت است که نه، سیزده سال فقط خورد بود، نه زد و خورد!

نمونه‌ای از خفقان زمان جاهلیت و زندگی صلح‌آمیز پیامبر با آنان

این آیاتی که در سوره مبارکه «انفال» و همچنین در سوره «توبه» فضای جاهلیت را ترسیم می‌کند را ملاحظه کنید، ببینید مسلمان‌ها در چه خفقانی بودند! در سوره مبارکه «انفال» فرمود که اینها اصلاً با خدا و پیامبر به هیچ وجه سر آشتی ندارند: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^۹؛ اینها در شقاق هستند و اصلاً با دین و با پیغمبر و با وحی کنار نمی‌آیند، آنها در یک شقّ دیگری هستند و دین در یک شقّ دیگر است، اینها این‌طور هستند! ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾، این چند آیه اول سوره مبارکه «انفال» که وضع کفار روشن شده، در اوایل سوره مبارکه «توبه» هم این است که فرمود من وضع کفار را با شما روشن کنم؛ بعضی از امور است که امور دینی است و اینها باور ندارند و بعضی از امور هم امور مردمی است که در تمام دوره‌های تاریخ و در هر عصر و مصری بوده است و آن این است که هر کسی معامله کرد باید پول صاحب کالا را بدهد، اجاره کرد باید پول اجیر را بدهد، یا تعهدی سپرد باید به عهد خود عمل کند، اینها جزء قواعد بین‌المللی انسان است، دیگر اختصاصی به شرق و غرب و مسلمان و کافر و مسیحی و ترسا و یهودی ندارد! رعایت عهد و پیمان و وفای به عهد جزء قوانین بین‌المللی انسانیت است، در هر جایی که باشد! این بخش از آیات سوره مبارکه «توبه» این است که سخن در این نیست که اینها کافر، مشرک و ملحد هستند، این بحث خودشان است؛ اما سخن در این است که اینها قوانین بین‌المللی و انسانی را رعایت نمی‌کنند! اینها هیچ تفاهم‌نامه، هیچ

۹. سوره انفال، آیه ۱۳.

عهدنامه، هیچ قطع نامه، هیچ میثاق بین الملل و هیچ امضایی را محترم نمی شمارند، ما با اینها چگونه می توانیم زندگی کنیم؟! این آیات را ملاحظه بفرمایید - از آیه هفت به بعد سوره مبارکه «توبه» - فرمود: ﴿كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ﴾ * اشترُوا بِآيَاتِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ﴾^{۱۰} بعد می فرماید: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾^{۱۱} یعنی شما تعهد می سپارید و امضا می کنید، گوش نمی دهند! میثاق می بندید، عمل نمی کنند! قرارداد می کنید، امضا نمی کنند! اینها نه چون ایمان ندارند و کافر هستند عمل نمی کنند، چون می شود با کافر هم کنار آمد! سر اینکه می گوئیم با اینها مبارزه کنید، نه برای این است که «إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ» و اینها کافر هستند، بلکه ﴿إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾ اینها یمین، سوگند، میثاق، قطع نامه و امضا، هیچ چیزی را رعایت نمی کنند! چگونه می خواهید با اینها زندگی کنید؟ قرارداد می بندید، عمل نمی کنند! پیمان می بندید، عمل نمی کنند! یمین و سوگند و میثاق کنوانسیون بین المللی است، عمل نمی کنند! با اینها چگونه می خواهید زندگی کنید؟ نه چون «لَا أَيْمَانَ لَهُمْ»، چون ﴿لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾! به هر حال شما می خواهید زندگی کنید، باید اسلحه را از دست اینها بگیرید و از جنگ، اسلحه را زمین بگذارید! ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ﴾، «إِلَّا» یعنی تعهد، تعهد امضا، کنوانسیون و میثاق، به هر حال قراردادی افراد بشر با هم دارند! در جاهلیت مگر این همه مشرکین با هم قرارداد نداشتند؟ «حلف الفصول»^{۱۲} نبود؟ پیمان صلح می بستند برای مدتی، بعد می جنگیدند. به هر حال اصل قرارداد، میثاق و پیمان و تعهد و اینها بود، فرمود اینها با خودشان چنین روابطی را قبول دارند؛ ولی با مسلمان ها ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ﴾

۱۰. سوره توبه، آیات ۸ - ۱۰.

۱۱. سوره توبه، آیه ۱۲.

۱۲. حِلْفُ الْفُضُول، نام پیمانی است که میان برخی طوایف قریش در جاهلیت پیش از اسلام، برای حمایت از ستمدیدگان در مکه منعقد شد. بنی هاشم و بنی مطلب، فرزندان عبدمناف، بنی زُهْرَة بن کلاب، بنی تَیم بن مُرّه و بنی اسد بن عبدالمُزَی بن قُصَی طوایف شرکت کننده در این پیمان بودند. پس از اسلام نیز از این پیمان به نیکی یاد شده است.

چرا؟ چون ﴿إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾، شما با اینها چگونه می‌خواهید زندگی کنید؟ در یک شهر هم زندگی می‌کنید، قرارداد هم می‌بندید و چیزی به اینها می‌فروشید؛ اما حاضر نیستند بدهند! امضا می‌کنید و امضا هم می‌کنند، حاضر نیستند عمل بکنند! کدام درنده است که شما مقداری به او محبت بکنید و او باز دوباره حمله بکند؟! فرمود اینها ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَاً وَلَا ذِمَّةً﴾؛ نه به امضا، نه به قطع‌نامه، نه به تعهد، نه به کنوانسیون، نه به میثاق، هیچ چیزی را عمل نمی‌کنند!

پرسش: حضرت استاد! یک سوال بسیار مهم اینجا مطرح است که شما چند روزی است که پیرامون اصالت «حق» صحبت می‌کنید، باطل وجودی طفیلی است، طبق آیه که می‌فرماید: ﴿أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ﴾، از نظر جوامع تاریخی اکثراً فاسق بودند، پس نقش ائمه (علیهم السلام) چه می‌شود؟!

پاسخ: الآن چهار تا حرف حق که در جهان هست به برکت همین انبیاست! مظلوم زیاد است نه ظالم! این خیلی فرق است! آدم محروم زیاد است، نه آدم قتال! آدم قتال چند نفر هستند؛ منتها گروه فراوانی زیر پوشش ظلم هستند، نه اینکه ظالم‌ها زیادند. اگر همین مظلوم‌ها ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ﴾ بشود، ﴿يَنْصُرْكُمْ﴾^{۱۳} خواهد بود. فرمود که من می‌توانم به وسیله عذاب الهی، به وسیله ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾^{۱۴} و مانند آن از اینها انتقام بگیرم؛ ولی می‌خواهم با دست شما انتقام بگیرم! فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾^{۱۵} خدا اگر بخواهد به وسیله عوامل تکوینی از آنها «انتصار»؛ یعنی انتقام می‌گیرد، لکن می‌خواهد با دست شما انتقام بگیرد، ﴿وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾ مظلوم در عالم زیاد است نه ظالم! ظالم یک چند نفری هستند.

پرسش: و لذا در این آیه فرمود: ﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾.

۱۳. سوره محمد، آیه ۷.

۱۴. سوره حاقة، آیه ۷.

۱۵. سوره محمد، آیه ۴.

پاسخ: بله، ﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾! گاهی به وسیله همین مجاهدان اسلامی و گاهی هم به وسیله علل و عوامل دیگر؛

در همین جریان جنگ احزاب با یک مُشت شن مسئله حلّ شد! در جریان عملیات طبس هم همین‌طور بود؛ منتها حالا کمتر کسی این عنایت را دارد. در مسئله طبس - معاذالله - تصادف و اتفاق که نبود، هر چیزی هم که حرکت می‌کند با نظم خاص حرکت می‌کند! جریان طبس هم با یک مُشت شن حلّ شد، دیگر معجزه چه می‌خواهد باشد؟! معجزه زید و عمرو و امام و مأموم نیست، معجزه قرآن و عترت است! هواشناسی را بررسی کردند، دریاشناسی را بررسی کردند، زمین‌شناسی را بررسی کردند، شن‌شناسی و خاک‌شناسی را بررسی کردند و آمدند؛ اما این شنِ ناشناخته راه افتاده! این صحرای ناشناخته راه آمده! اینها همه را این‌طور نیست که همین‌طوری اینها را رها کرده باشند و آمده باشند در دهنه خطر! تمام هواشناسی‌ها و زمین‌شناسی‌ها و شن‌شناسی‌ها و خاک‌شناسی‌ها و آب‌شناسی‌ها را انجام دادند و آمدند نشستند و به دام شن افتادند؛ جنگ احزاب هم همین‌طور بود! آن‌جا با شن مسئله حلّ شد! این هست! فرمود شما یک مقدار تکان بخورید، مظلوم در عالم زیاد است! الآن همین یک درصدی که در آمریکا می‌باشند، دیگران گرفتار همین یک درصد هستند و بقیه مظلوم هستند، مظلوم در عالم زیاد است نه ظالم! ظالم گروه کمی هستند که باید اینها را سر جایشان نشانند.

نفی مطلق جنگ از دیدگاه دین نه نفی سلاح کشتار جمعی

فرمود بنای ما بر جنگ نیست؛ ولی مردم باید به هر حال زندگی بکنند یا نه؟ زندگی کردن به این است که یک قراردادی باشد، اینها مرکب قراردادها را هنوز خشک نشده نقض می‌کنند؛ ایمان ندارند، امضا و تعهد ندارند، این‌طور هستند! خدا می‌تواند و در نهایت بساط آنها را جمع می‌کند؛ ولی بنا بر این نیست که ذات اقدس الهی همه کارها را با معجزه انجام بدهد؛ لذا فرمود شما این کارها را انجام بدهید، توقع داشته باشید که اینها نسبت به شما مهربان باشند، رؤوف باشند، تعهد و امضا یا همین جریان قطع‌نامه جریان جنگ صدام (علیه من الرحمن ما يستحق)!

ما قطع‌نامه را قبول کردیم، بعد عملیات مرصاد شروع شد مگر بعد از قبول قطع‌نامه نبود؟ این دیگر تاریخ بیهقی نیست که کسی بگوید سند دارد یا سند ندارد! این در عصر و زمان خود ما بود، ما دیگر قطع‌نامه را قبول کردیم؛ اما بعد هم علیه ما عملیات مرصاد شروع شد. این ﴿لَا يَرْفُقُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً﴾ بود، ﴿إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾ بود، فرمود دستور دین این نیست که کشتار فردی باشد، ولی اسلحه‌ها و سلاح‌های کشتار جمعی مثل اتم و امثال اتم نباشد، نه! اصلاً جنگ نباشد، نظام باید برای آن باشد و باید به آن سمت حرکت کند، این می‌شود تمدن، این می‌شود مدنیّت و انسانیت، جنگ نباید باشد!

ممنوعیت فروش سلاح جنگی به کافر در جنگ با کافر از دیدگاه اسلام

ببینید اینکه ما در و دیوار این حرم را می‌بوسیم! برای اینکه اینجا واقع ما را آدم کردند! بزرگان دیگر شیخ مفید و صدوق و اینها نسبت به ما حق دارند؛ اما این سادات و اهل بیت یک حساب دیگری دارند! مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) این حدیث را نقل کرد و آن حدیث این است که - حکم فقهی را همه شما می‌دانید - فروش اسلحه جنگ به کافری که علیه مسلمان می‌جنگد حرام است، این دیگر قولی است که جملگی بر آن هستند! اما مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرد که کسی آمد خدمت حضرت امام صادق (سلام الله علیه) و عرض کرد که دو قریه هستند، هر دو کافر هستند، جنگ هم هست و ما هم اسلحه‌فروش هستیم و اگر اسلحه بفروشیم وضع مالی ما خوب می‌شود - اینها با مسلمان‌ها در جنگ نیستند، با خودشان در جنگ هستند و هر دو هم کافر هستند - بفروشیم یا نفروشیم؟ ببینید حرف وحی را! همین یک جمله کوتاه دو - سه کلمه‌ای، فرمود: «بِعُهُمَا مَا يَكُونُهُمَا»^{۱۶} فرمود بله بفروشید؛ اما به هر دو گروه بفروش، نه اینکه به یکی بفروشی و به یکی نفروشی، به هر دو گروه بفروش، یک؛ سلاح‌های کشتار نفروش، چه فردی و چه جمعی! شمشیر و دشنه و تیر و نیزه و خنجر نفروش، این

۱۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۱۳.

دو؛ «سپر» و «زره» و «خود» و امثال آنها که سلاح دفاعی است بفروش، «بِعُهُمَا» هر دو، «مَا يَكُونُهُمَا»، «کِنان» یعنی «سِتار» و «حفظ». اینها را «مکنون» یعنی مستور؛ یعنی سلاح دفاعی بفروش، به هر دو زره بفروش، به هر دو چکمه بفروش، به هر دو کلاه خود بفروش، به هر دو سلاحی بفروش که کشته نشوند، به هیچ کدام شمشیر بفروش! این می شود دین! هر دو کافر بودند، فرمود: «بِعُهُمَا»! این حرف بوسیدن ندارد؟! «بِعُهُمَا مَا يَكُونُهُمَا».

مطابق فطرت و ماندنی بودن حرف وحی در بحث جنگ

این حرف ماندنی است! فطرت این را می خواهد، جهان این را می خواهد، تمدن این را می خواهد، مدنیت و انسانیت این را می خواهد! فرمود: «بِعُهُمَا مَا يَكُونُهُمَا»؛ به هر دو گروه بفروش؛ اما سلاح های دفاعی بفروش، نه سلاح! این می شود وحی! جهان برای این آمده، فرمود ما به سمتی باید حرکت کنیم که جنگ، «اسلحه» را به زمین بگذارد، نه جنگجو که پس فردا مجدد اسلحه به دست بگیرد. وقتی جنگ، اسلحه را به زمین گذاشت؛ یعنی جنگی نباشد و نیست دیگر! ما برای اینکه فرشته بشویم خلق شدیم و برای اینکه به سمت فرشته شدن حرکت بکنیم خلق شدیم، این پیغمبر است؛ لذا فرمود: ﴿وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾.

در این بخش هم فرمود که آنها این طور هستند، وقتی ﴿إِذَا أَتَحَنَّنُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً﴾، وقتی قبول کردند ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ﴾، آن وقت برادرانه زندگی می کنید ولو حالا کافر باشند!

ضرورت استفاده از هنر در نشان دادن چهره واقعی پیامبر و دین

پرسش: ... با توجه به اینکه بسیاری از دانشمندان بدین هستند نسبت به آینده، آیا

پاسخ: هیچ هم بدین نیستند، به خودشان بدین باشند! بسیاری از دانشمندی که جهان را با حس و تجربه می شناسند نه با عقل، ممکن است که این طور باشند. الآن فیلمی که به نام مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، همان دوران کودکی آن حضرت است، باید تکمیل بشود تا دوران جوانی، میانسالی و دوران پایان عمر

حضرت را نشان بدهد، این می‌شود هنر! آن هنری که از خیال به حسّ می‌آید و از حسّ به خیال می‌آید یک دور باطلی است، این دیگر پرورنده نیست! این بازی است، نه هنر! هنر آن است که معقول را محسوس بکند و جامعه را عقلانی بکند؛ اگر پیامی از بالا نیاید که جامعه را بالا نمی‌برد! این فیلم باید تتمیم بشود، آن مسئولین باید برای این سرمایه‌گذاری بکنند. این بیان نورانی که مرحوم کلینی از حضرت نقل کرد، در بحبوحهٔ جنگ، حضرت فرمود که برو تو را بخشیدم! این جهان را اصلاح کرد! ایران این را شنید، روم این را شنید، طولی نکشید که این دو امپراطوری را اسلام گرفت، وگرنه حجاز مگر می‌توانست ایران قَدَر را آرام بکند؟! ایرانی که قدم به قدمش یا سنگر است یا شیار است یا دفاع است، مگر چهار تا عرب حجازی می‌توانستند این امپراطوری ایران و روم را در مدت کوتاه رام بکنند؟ هیچ ممکن نبود! این طبرستان قَدَم به قَدَم شیار است و کوه است و درّه، مگر ممکن بود کسی طبرستان را فتح کند؟! اما دفعهٔ تَبَّاه به استقبال قرآن و عترت آمدند! بشر تشنه «حق» است، اینها دیدند این پیام حق است و از سلاطین قبلی هم به ستوه آمدند، وقتی ایران و روم را اسلام گرفت، دیگر خاورمیانه که بیش از این دو قطب نداشت، وقتی در قرآن دارد که ﴿غُلِبَتِ الرُّومُ﴾^{۱۷} رومی‌ها شکست خوردند، دیگر فاعل معلوم است که ایرانی‌ها فاتح شدند؛ مثل آن روزی که این دو هم‌سنگ هم بودند، یعنی شوروی سابق با آمریکا، اگر می‌گفتند شوروی شکست خورد یعنی آمریکا پیروز شد یا اگر می‌گفتند آمریکا شکست خورد؛ یعنی شوروی پیروز شد، اینکه فرمود: ﴿غُلِبَتِ الرُّومُ﴾ دیگر فاعل نمی‌خواهد، برای اینکه غیر از ایران چه کسی می‌تواند روم را شکست بدهد؟ «وَحَذَفُ مَا يُعْلَمُ جَائِزٌ»، معلوم بود که ایران فاتح است! بعد ﴿وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾^{۱۸} هر دو را همین حجاز گرفته، حجاز برای این دو امپراطوری یک حیات خلوقی بود! بشر تشنه «حق» است، الآن همین

۱۷. سوره روم، آیه ۲.

۱۸. سوره روم، آیه ۲.

فیلمی که به نام مبارک حضرت است اگر تکمیل بشود دوران نبوتش، دوران مبارزاتش، دوران حکومتش، دوران قبل از هجرتش و دوران بعد از هجرتش عرضه بشود این می‌شود هنر و بقیه بازی است! از بازی و «لعب» کاری ساخته نیست! این «لعب» ریشه آن از همین لعب دهان است، با لعب دهان هیچ تشنه‌ای سیراب نمی‌شود؛ اگر تشنه‌ای مقداری آب دهان را در کنار لب جمع بکند می‌شود لعب، با این عطش کسی فرو نشسته نمی‌شود. با «لعب» و بازی جامعه متمدن نمی‌شود، بلکه با هنر جامعه متمدن می‌شود. هنر از بالا می‌آید به پایین و دست پایی را می‌گیرد می‌آورد بالا، از عقل به حس و از حس به عقل که جامعه را می‌کند عقلانی؛ این کار هنر و خاصیت هنر است.

غرض این است که فرمود جنگ باید تمام بشود و ما تو را فرستادیم که جنگ را تمام کنی ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ﴾، نه اینکه ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ﴾ یعنی «حتی یضع اهل الحرب» تا بگویم از سنخ ﴿وَأَسْأَلِ الْقَرْيَةَ﴾ است؛ یعنی «و اسأل اهل القرية».

تهدید صنادید قریش به انتقام الهی و بی‌پناه بودن آنان

فرمود این بحث‌های برهانی است، این برهان را با حس و تجربه هم بررسی کنند و ببینند که قبل از اینها کسانی بودند که وضع مالی اینها خیلی بهتر بود؛ اما ما همه اینها را از بین بردیم. این سه - چهار مرحله چندین بار گذشت، چه در سوره مبارکه «سبأ» و چه در سایر سوره؛ در آن جا گاهی می‌فرماید: ﴿أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً﴾^۱ کذا و کذا، گاهی فرمود: ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِيعَثَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾^۲ فرمود رسول من! به این مردم بگو بگو ما کسانی را از بین بردیم که سرمایه‌داران و صنادید قریش «مِيعَثَار» قدرت گذشته را ندارند؛ یعنی یک دهم

۱. سوره قصص، آیه ۷۸.

۲. سوره سبأ، آیه ۴۵.

قدرت آنها را ندارند! وقتی به آنها می‌رسیم در جریان قارون که ﴿مَا إِنْ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ﴾^۱ گفت که ما قبل از قارون کسانی را هلاک کردیم که ﴿أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً﴾^۲ از او سرمایه‌دارتر بودند! در جریان قوم عاد فرمود: ﴿إِزِمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾^۳ در تمام روی زمین مثل قوم عاد کسی نبود! این اقوام بودند و همه اینها را فرمود ما خاک کردیم. غرض این است که اگر مسئله تجربه باشد، با این عقل هماهنگ است؛ مسئله برهان باشد، با این مطلب شرعی هماهنگ است؛ فرمود این کار را ما کردیم، چرا سفر نکردند؟ ﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا﴾ و باید بدانند که اینها رهبر ندارند، مولا ندارند، والی ندارند و رها هستند، وقتی رها باشند تندباد حوادث اینها را از پا درمی‌آورد. بعد فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾، فرمود برخی‌ها بهره‌های عقلی می‌برند، برخی‌ها هم که هم‌شان بطون آنهاست و در حدّ حیات حیوانی زندگی می‌کنند که ﴿يَاكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾؛ مثل حیوان دارند زندگی می‌کنند که فقط همت آنها خوردن آنهاست. یک بیان نورانی از حضرت امیر هست در آن خطبه شقشقیه که برخی‌ها فقط دو پناهگاه دارد: یک مبدأ و یک مقصد یعنی دو جا دارند؛ بین «ثَبِيل» و «مُعْتَلَف». شتر وقتی که بررسی می‌شود زندگی‌اش همین دو تا جایگاه است: یک جا «ثَبِيل» است و یک جا «مُعْتَلَف». «مُعْتَلَف» یعنی مرتع که علف دارد، این حیوان کارش این است که علف بخورد و - جسارت است - مدفوع داشته باشد؛ «ثَبِيل» مدفوع او، «مُعْتَلَف» یعنی چراگاه او. این در بیانات نورانی حضرت در خطبه شقشقیه است که فرمود حکومت اموی و مروانی و امثال آنها که سقیفه را به بار انداختند و غدیر را غصب کردند، تمام تشکیلات و هم آنها «بَيْنَ ثَبِيلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ»^۴ است!

تحقیر نبودن توصیف بی‌پناهی مشرکان و روشن شدن آن هنگام احتضار

۱. سوره قصص، آیه ۷۶.

۲. سوره قصص، آیه ۷۸.

۳. سوره فجر، آیات ۷ و ۸.

۴. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۳.

خیلی‌ها هستند که تمام زندگی‌شان همین دو در دارد، یک در به آشپزخانه و یک در به دستشویی، همین است! چه وقت غذا می‌خورند و چه وقت خالی می‌کنند! این قرآن تحقیر نکرده کسی را که فرمود: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۱، این تحقیق است نه تحقیر! قرآن کتاب ادب است! اینکه فرمود: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ غی خواهد فحش بدهد به اینها، یا اینها را مثلاً تحقیر بکند، نه! حقیقت است! می‌گوید سه راه دارد: یا حرف ما را باور کن که اینها واقعاً حیوان هستند، یا چشم باز کن و باطن اینها را ببین، یا دو روز صبر کن، بعد از مرگ روشن می‌شود که اینها حیوان هستند یا انسان! سه تا راه بیشتر ندارد؛ یا حرف ما را قبول کن که ما می‌گوییم ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾، یا خودت آن توفیق را پیدا کن که «وَ أَنْزَلْنَا أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءٍ نَظَرُهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ»^۲ تا باطن را ببینی، یا نه آن نشد و نه این، دو روز صبر کن «عند الاحتضار» معلوم می‌شود که چه کسی انسان است یا حیوان است. در همین خطبه حضرت فرمود اینها تمام تلاش و کوشش اینها بین آشپزخانه و دستشویی است، این بیان نورانی حضرت جامع است! فرمود: «بَيْنَ نَيْلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ».

ضرورت درس و عبرت از پایان کار مؤمنان و طاغیان امت‌های گذشته

بعد فرمود: ﴿وَ كَايْنٍ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ﴾؛ اینها شما را از مکه بیرون کردند، حجاز مگر یک حیات خلوقی در خاورمیانه بیشتر است؟! ما مصر را زیر و رو کردیم! قارون را زیر و رو کردیم و اینها را ما از بین بردیم! اینها چه می‌خواهند بگویند؟ این سه - چهار مرحله در سوره مبارکه «سبأ» و غیر «سبأ» گذشت، فرمود: ﴿وَ كَايْنٍ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ﴾، اما اینها که مردان الهی هستند یا اهل شهادت‌اند یا اهل «قتل»‌اند یا اهل «قتال»؛ به هر حال میدان را حفظ کردند و ما هم بهشت را برای

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۲. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديث)، ج ۳، ص ۲۹۹.

آنها مزین کردیم، برای این ﴿عَرَفَهَا لَهُمْ﴾^۱ چند معنا ذکر کردند؛ یکی از آن معانی لطیفی را که اهل معرفت ذکر کردند این است که - عُرِف یعنی معطر کردن و خوشبو کردن - فرمود ما بهشت را با اینکه همه نعمت‌ها فراوان است، آن را اصلاً معطر کردیم برای ورود بهشتی‌ها! آن را مزین کردیم! ﴿عَرَفَهَا لَهُمْ﴾ نه تعریف کردیم، عُرِف دادیم، بو دادیم! این کار را کردیم؛ ما با گل، با ریحان و با عطر این بهشت را عُرِف دادیم، نه معرفه کردیم و تعریف کردیم! ﴿عَرَفَهَا لَهُمْ﴾، وقتی که می‌آیند با یک فضای معطری روبه‌رو می‌شوند ما این کار را کردیم و اینها در برابر این هستند. بهشت البته ﴿عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۲، آن تعریف می‌خواهد، تحدید می‌خواهد که جا کجا باشد؟ در بعضی از روایات دارد که جای هر بهشتی ﴿عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾، نه مجموع برای مجموع! یک بهشتی خانه‌اش به قدری وسیع است که همه اهل دنیا هم اگر مهمان او باشند جا دارند، این طبق بعضی از روایات ماست؛^۳ این ﴿عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ نه یعنی مجموع برای مجموع، این متعلق به کلّ واحد است! حالا کجا باید جا بگیرد و مانند اینها درست است که ﴿عَرَفَهَا﴾ یعنی «جعلها معروفة له»، آن معنا هم درست است؛ اما بهشت را مزین می‌کنند برای «مُقَاتِل» و «مُقْتُول» و شهید، چنین عالمی است! نسبت به آنها هم فرمود که ما بساط خیلی‌ها را برمی‌داریم، چه اینکه برچیدیم! ما که از آینده خبر نمی‌دهیم، از گذشته داریم می‌گوییم؛ این ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا﴾^۴ ﴿فَانظُرُوا﴾ همین است! فرمود شما آثار باستانی می‌شناسید، ما که کوخ‌ها را خراب نکردیم، کاخ‌ها را هم ویران کردیم! شما که آثار باستانی را می‌شناسید ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾^۵ یک وقت است که

۱. سوره محمد، آیه ۶.

۲. سوره حدید، آیه ۲۱.

۳. بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۲۰؛ «قُلْتُ يَا أَبَى عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... وَإِنَّ أَدْمَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنَزَلًا لَوْ نَزَلَ بِهِ الثَّقَلَانِ الْجَنُّ وَالْإِنْسُ لَوَسِعَهُمْ طَعَامًا وَشَرَابًا وَلَا يَنْقُصُ مِمَّا عِنْدَهُ شَيْءٌ وَإِنْ أَيْسَرَ أَهْلُ الْجَنَّةِ مَنَزَلَةً مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَيَرَفَعُ لَهُ ثَلَاثُ حَدَائِقَ فَإِذَا دَخَلَ أَتَاهُنَّ رَأَى فِيهَا مِنَ الْأَزْوَاجِ وَالْخَدَمِ وَالْأَنْهَارِ وَالنَّعَارِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَإِذَا شَكَرَ اللَّهُ وَحَمْدَهُ قِيلَ لَهُ ارْفَعْ رَأْسَكَ إِلَى الْحَدِيقَةِ الثَّانِيَةِ ...»

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۷؛ سوره نحل، آیه ۳۶.

۵. سوره حجر، آیه ۷۵.

می‌گوییم مؤمنین می‌روند اوضاع را می‌بینند، تخت جمشید را می‌بینند، یک وقت «متوسّم» یعنی وسّمه‌شناس، سیماشناس، میراث فرهنگی‌شناس و آثار باستانی‌شناس می‌بینند، این می‌فهمد که آدم‌های عادی نبودند در آن‌جا! فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾؛ آنها که میراث فرهنگی می‌شناسند، آثار باستانی می‌شناسند که دست چه کسانی این آثار را ایجاد کرده، ما آنها را خاک کردیم! آیات عادی باشد و ویران کردن‌های عادی باشد برای همه است و «للمؤمنین» است؛ اما میراث فرهنگی و آثار باستانی به درد هر کسی نمی‌خورد و هر کسی که نمی‌شناسد، آیه که برای او نیست. اگر آیه ویژه است برای وسّمه‌شناس، موسوم‌شناس، سیمه‌شناس و سیماشناس است؛ یعنی باستان‌شناس است ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾.

«و الحمد لله رب العالمين»